

# یغما

شماره مسلسل ۲۶۰

سال بیست و سوم

اردیبهشت ماه ۱۳۴۹

شماره دوم

دکتر غلامحسین یوسفی

## ضعف معنی

«مغز انسانی به قرن بیستم رسیده است و حال آنکه قلب بیشتر آدمیان هنوز متعلق به عصر حجر است». این سخن اریک فروم<sup>۱</sup> است، یکی از دانشمندان معاصر که سالها در بزرگترین دانشگاههای جهان در زمینه روانکاو و جامعه شناسی و مسائل آن تحقیق و تدریس کرده، تجربه‌ها اندوخته و کتابها نوشته است و اینک از دل مغرب زمین سخن می‌گوید.

وی جنگها، مصائب بزرگ و همگانی بشر و آلام انسان معاصر را بچشم بصیرت دیده، شکست نظامهای اجتماعی گوناگون را از نظر گذرانده است که نه تنها مشکلی از کار انسان نگشود بلکه امراض اجتماعی تازه‌ای پدید آورد. این تأملها و راه-جویها سرانجام او را به جهان بینی و مشربی کشانده است که آن را به نوعی «اومانیزم علمی» تعبیر میکنند<sup>۲</sup>: عشق به انسانیت و اعتقاد به انسان؛ آنچه به‌زعم اریک فروم

۱- Erick Fromm

۲- مجیدرهنما: هنر عشق ورزیدن، ۱۳۵، ترجمه پوران‌دخت سلطانی، تهران ۱۳۴۶

داروی تنهایی و بیگانگی و اضطراب روحی و فلسفی بشر است .

اگر در مغرب زمین استیلاى روزافزون صنعت و تکنیک از عوالم انسانی کاسته و ماشین و شیوه‌های اقتصادی وابسته بدان خود را بر همه چیز تحمیل کرده است، جای دریغ است که در مشرق، مهد فرهنگ و معنویت، ماشین و صنعت از راه نرسیده عوارضش پیشاپیش دام‌گیر شده باشد! بی‌گمان هر فرد بصیری بروشنی می‌بیند که فضائل انسانی و مظاهر آن در میان ما کاستی گرفته است و نیز درمی‌یابد که این مسأله بیش از آنکه فقط به صنعت جدید مربوط باشد، عاقل ضعیف تربیت و تفکر ماست و غفلت از این بنیان مهم زندگی.

چند مثال حقیقت را بهتر روشن میکند. شکافتن زخم اگر چه درد انگیزست و مشاهده‌اش نامطبوع، شاید اهمیت واقعه را نشان دهد. از خانواده آغاز کنیم. بدبختانه باید گفت: در اساس خانواده و پیوستگی‌های آن سستی راه یافته است. با آنکه می‌گویند ازدواجها اینک با بصیرت بیشتر صورت می‌گیرد، بیشتر به طلاق منتهی میشود! ایمان به لزوم ادامه‌ی زندگی زناشویی، در مرد و زن، جای خود را به امکان گسستن پیوند وجدایی سپرده است. برخی از نویسندگان مطبوعات به اسم حمایت از خانواده با بدآموزیهای خود تیشه به ریشه‌ی خانواده می‌زنند و زن و مرد را به جان هم می‌اندازند آن‌هم به بهانه‌هایی پوچ و فرنگی مآبانه که مثلاً چرا مرد سیگار همسرخود را در حضور دیگران روشن نکرده و یا متوجه تغییر رنگ موی او - که هر لحظه به رنگی بت‌عیار درآید - نشده و سلیقه‌ی او را نستوده است! یا مرد بر سر ابراهایی دیگر از این قبیل زن خود را می‌آزارد. دریغ آنکه این مصائب در میان طبقه‌ی تحصیل کرده بیشتر بنظر می‌رسد.

گروهی از فرزندان نه تنها پادری و مادر انس و تفاهم ندارند و از احترام گذشته خیری نیست بلکه چه بسا با آنان در ستیزند. این لفظ را هم از راه ترجمه آموخته‌اند که پدر و مادر «مارا نمی‌فهمند». در نتیجه اگر سابق رفتار پدر و مادر می‌توانست سرمشقی برای فرزندان باشد امروز بی‌اعتقادی جای آنرا گرفته؛ دختر یا پسر می‌کوشد برخلاف والدینش بیندیشد و رفتار کند. روزگاری کودک در سالهای نخست مدرسه از زبان او حدی می‌خواند که پس از «حق واجب مطلق»، رعایت حق پدر و مادر بر او فرض است. اینک برخی از مطبوعات و بعضی عوامل مؤثر دیگر پدر و

مادر را دشمن خانگی او معرفی می کنند که باید بسا ایشان بستیزد و هر نوع بی بند و باری را به نام «آزادی» دردل او شیرین می گردانند که باید این «حق» را از پدر و مادر بهر قیمت گرفت!

در مدرسه ها نیز در روابط انسانی شاگرد و معلم فتوری آشکار راه یافته است در گروهی از شاگردان - از هر طبقه - میل به گردش و سینما و مهمانی و رقص و جفت جوئی بر شوق آموختن و فهمیدن غلبه یافته است. در برخی از معلمان، در سطوح مختلف، ایمان به اهمیت کاری که بر عهده گرفته اند نقصان پذیرفته، به معلمی به چشم «وسیله ارتزاق» می نگرند نه وظیفه ای شریف و روحانی. وقتی مسأله مهم تربیت معلم در همه درجات مورد غفلت شد و دست هر کسی را تربیت نیافته و نیاز موده گرفتیم و تعلیم و تربیت فرزندان مملکت را به آنان سپردیم باید منتظر چنین روزی می بودیم زیرا ما خود دبستان و دبیرستان حتی دانشگاه را بصورت سازمان کاریابی و تأمین شغل در آوردیم و استعداد و لیاقت را در نظر نگرفتیم فقط در این فکر بودیم که هم مدرسه بی معلم نماند و هم گروهی جوئی شغل، بی کار نگردند. در نتیجه اینک در دبستان و دبیرستان و دانشگاه روح تربیت چنانکه باید پرتو افکن نیست.

در منطق الطیر عطار می خوانیم که چون شیخ صنعان گرفتار عشق دختر ترسا شد و زنا بست، چهارصد مرید او وقتی از توبه کردنش ناامید شدند به کعبه بازگشتند یکی از شاگردان شیخ که در کعبه ایشان را دید ملامت کرد که چرا اوراتنها گذاشتید و برگشتند:

شرمتان باد آخر این یاری بود	حق گزاری و وفاداری بود
چون نهاد آن شیخ بر زنا دست	جمله را ز نار می بایست بست
این نه یاری و موافق بودنت	کانچه کردید از منافق بودنست
هر که یار خویش را یاور شود	یار باید بود اگر کافر شود

افلاکی در مناقب العارفين نوشته است که وقتی حسام الدین چلبی، از شاگردان و مریدان مولوی، به شیخی خانقاه ضیاء الدین وزیر برگزیده شد، مولوی خود سجاده شاگردش را بردوش گرفت و به خانقاه آورد و فرمود آنرا بر صدر صفا گسترده و بزرگواری و احترامی چنین به شاگردش نمود. این گونه تمثیلهای و روایات در فرهنگ و ادب ما فراوان است ولی شگفت آن که برای قومی باقرنها سابقه فرهنگ و تربیت

اینک دستورعمل رابطه شاگردی و معلمی را از زبانه‌های دیگر باید ترجمه کنند و نیز افسوس باید خورد که امروز شاگرد و استاد بجای آن احترام و عواطف متقابل گاهی چون دو صف در برابر هم ایستاده‌اند. هر کس می‌تواند، بکنایه و یا بصراحت، به زبان و قلم، بنوعی ریشه اعتقاد شاگرد را به معلم می‌خشکاند. اگر در کار جمعی از معلمان یا استادان نقصی بوده یا هست حریم گروهی دیگر نیز مصون نمانده است. زیان بزرگ این طرز عمل برای جوان آن است که وی یک تکیه‌گاه معنوی بزرگ و یک سرمشق اخلاقی دیگر خود را از دست داده است: کسی که ممکن بود نه تنها هر چه می‌دانست بدو بیاموزد بلکه در فراز و نشیب زندگی دست او را بشفقت می‌گرفت و با او همقدمی و راهنمایی می‌کرد اما وقتی در چهره یاران جوان خود بجای نشانه اعتقاد، کدورت عناد را ببیند اگر فرشته هم باشد پای همتش سست می‌گردد.

بدیهی است آنچه باید در مدرسه حکمفرما باشد روح محبت است و تفاهم و احترام متقابل. این اصل معنی نیز اینک شکست برداشته است؛ باین وضع خیام‌وار باید گفت: «یک اهل دل از مدرسه نامد بیرون».

در پهنه زندگانی فقدان معنویت بنحو محسوسی آشکارست. چه بسا مواردی که می‌بینیم احساس مسؤولیت، وجدان شغلی، درستکاری جای خود را به نادرستی و فرار از وظیفه داده است. این همه تأکیدهای اولیای امور به متصدیان کارها که درستکار و خدمتگزار مردم باشند و نیز ضرورت بازرسیهای گوناگون خود نموداری از ضعف روح خدمت در دستگاههای اداری ماست. در برخی از سازمانها و ادارات حتی دستگاههایی که باید شرافتی معنوی داشته باشد - دسته بندی و توسل به راههای پست برای احراز مشاغل به چشم می‌خورد. فکر تأمین اضافه حقوق، مزایا، مأموریت، سفر به خارج از کشور، خانه، و اتومبیل هر فضیلتی را از یادها برده است. مصراع ایرج و وصف خوبی است از این گروه مردم: «چشم بر منصب هم دوخته‌ها» بدبختانه اکثرشان نیز درس خواندگانند.

اگر برای کسی در کارش گرفتاری روی دهد یا از عزت بیفتد گویی و بایی است که همه از او می‌گریزیم؛ برعکس دور وجود آن که بر مسندست و مورد نظر، همه پروانه‌وار می‌گردیم. همه در سخن گفتن مرد میدانیم و طرفدار حیثیت انسان ولی در مقام عمل کمتر از مانشانی می‌توان جست.

بیرون از این عوالم نیز جوانمردی، ایثار، دوستی، وفا، گذشت و محبت از رواجش کاسته شده است. در ادبیات فارسی امروز بنگرید که چگونه روح نیاز به حقیقت و معنویت در آن موج می‌زند، آنچه انسان در تکاپوی آن است و باید بدان اندیشید. ضعف معنی در بین ما شاید بیش از هر مسأله دیگری درخور توجه و عنایت است. به همین دلیل وقتی به اشخاصی برخورد میکنیم که تقوی و فضیلت در آنان پایدار استوارست روح مامی شکفتد زیرا می‌بینیم هنوز فضای معنوی حیات ما بآن صورت که می‌پنداشته‌ایم نیست.

دیری است که در مغرب زمین مبانی دین و مذهب متزلزل شده است. دنیای جدید هر تکیه‌گاه مقدس محترم را از انسان گرفت و چیزی بجای آنها نهاد. حزبها و مرامهای گوناگون نیز - که گاهی پیروان را بحد تعصب گرفتار خود کرده بود - کارشان به انشعابها و خصوصتها کشید. اینک فقط چندین نوع سوسیالیسم در جهان خود نمائی میکند تا چه رسد به مشربهای دیگر! در نتیجه انسان در زمینه اندیشه و معنویات به سرگشتگی خاصی دچار شده است. نیهیلیسم، هیپی‌گری، و امثال آن همه چنگ آویزهایی است در این وادی نایمنی و گمگشتگی.

جای شگفتی است که مابطور مصنوعی و بتدریج بمصائب مردم غرب گرفتار می‌شویم بی آنکه دیروز و امروزمان شبیه آنان باشد. از یکسو سرعت ارتباط و انتقال اخبار - که از مزایای تمدن جدیدست - در مدتی کوتاه هر چیز بدرا نیز مانند هر چیز خوب به همه جای جهان می‌پراکند. از طرف دیگر فرزندان ما چنان تربیت نمی‌یابند که بر مبنای فرهنگی خود متکی و استوار باشند و هر موجی آنان را نرباید. کسی که از خود بنیانی فکری و اعتقادی نداشت چون پراگماتیست سرگردان و هر روز دستخوش جاذبه‌ای. بعلاوه سرعت و شتاب - یعنی یکی دیگر از پدیده‌های دنیای حاضر - مجال تفکر و تعمق و داوری را از انسان سلب میکند و نیروی عظیم تبلیغات او را بهر سویی که بخواهد می‌راند حتی هر اندیشه‌ای را لازم بداند در مغز او رسوخ می‌دهد.

برخی از فرنگ‌رفتگان از یکسو، بعضی بی‌خبران از تمدن فرنگ از سوی دیگر، مصائب مغرب زمین را نیز - مانند دیگر کالاها - از راه ترجمه برای ما وارد میکنند و اکثر افراد این هر دو گروه ایران و ایرانی را نمی‌شناسند. بعضی از مطبوعات نیز بطرز حیرت‌انگیزی این آتش را دامن می‌زنند نمونه آن طرح مسائل خانوادگی

فرنگیان و رفیق و رفقه گرفتن دختران و پسران اروپایی و امریکایی است از راه ترجمه مقالات، مجلات آنها، در میان خانواده‌های ایرانی .

نویسنده این سطور نه کهنه پرست است و نه بدبین ؛ اعتقاد دارد که هر چیز نو را بشرط آنکه خوب و با حاجات محیط ما سازگار باشد باید فرا گرفت. خوشبختانه می‌بیند ملت ایران تشنهٔ فضیلت‌اند و چشمهٔ معنویت بخصوص در میان عامهٔ مردم خشک نشده است. اما غرض آن است که امروز ما برای آنکه خود را از ورطهٔ مصائب قرن برهانیم بیش از هر وقت دیگر به مبانی فرهنگ و تمدن معنوی خود نیاز مندیم ؛ «نیروی انسانی» نه فقط بدان معنی که اهل اقتصاد و طراحان سازمان برنامه می‌گویند بلکه بمعنی احراز منش بشری از حاجات مهم ماست. اگر غرض از تربیت به قول اقبال لاهوری « آدم‌گری » یا ایجاد تغییرات مطلوب در انسانها باشد، باید خوگر شدن به فضیلت و تقوی و پابند بودن به اصول و معنویات را در همهٔ برنامه‌های تربیتی این مملکت از کودکستان تا دانشگاه گنجانند . خوشبختانه ایران خود گنجینهٔ سرشاری از معنویت دارد این برعهدهٔ برنامه نویسان و مجریان اصول تربیت است که بادل‌سوزی و ایمان به خدمت و باتوجه به همهٔ عوامل مؤثر اجتماعی و آشنائی با ایران و ایرانی ، فرزندان ایران را انسانهایی استوار، آزاده، و شریف پرورند . برای وصول به چنین هدف بزرگی بی‌گمان بذل همت و کوشش و همگامی هر ایرانی و وطن دوستی ، در هر درجه و مقامی از شرایط کامیابی است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

اثیر اخسیکتی

آرزو

وز طعنهٔ غیر گفتگویت نکنم  
این نتوانم که آرزویت نکنم

از بیم رقیب جستجویت نکنم  
لب بستم و از پای نشستم اما